

زندگی نامه، اندیشه ها و مبارزات

دکتر محمد مصدق

تألیف:

محمود حکیمی

انتشارات قلم

تهران، ۱۳۹۲

■ با پیشگامان آزادی، زندگی نامه، اندیشه‌ها و مبارزات دکتر محمد مصدق

□ تألیف: محمود حکیمی

□ ناشر: شرکت انتشارات قلم

□ حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هُما (امید سید کاظمی)

□ نوبت چاپ: چاپ چهارم، ۱۳۹۲

□ چاپ و صحافی: پُزمان

□ شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

□ بها: ۴۰۰۰ تومان

□ شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۶-۱۴۷-۷

□ entesharatghalam@yahoo.com

■ همه حقوق محفوظ است

تهران، تقاطع بهار و سمیه،

ساختمان ایرج، طبقه همکف،

شماره ۶

تلفن ۸۸۳۱۲۸۹۳

تلفکس ۸۸۸۲۹۳۶۲

حکیمی، محمود، ۱۳۲۳-

زندگی‌نامه، اندیشه‌ها و مبارزات دکتر محمد مصدق / تألیف محمود

حکیمی. - تهران: شرکت انتشارات قلم، ۱۳۹۲.

۲۱۶ ص. ۴۰۰۰۰ ریال ISBN: 978-964-316-147-7

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیفا.

نمایه.

چاپ چهارم.

۱. مصدق، محمد، ۱۲۶۱-۱۳۴۵ - سرگذشت‌نامه، ۲. ایران - تاریخ -

پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷، ۳. نفت - ایران - صنعت و تجارت - ملی شدن.

۴. نخست‌وزیران - ایران - سرگذشت‌نامه، الف. عنوان.

۹۵۵ / ۰۸۲۴۰۹۲

DSR ۱۵۱۵ / ح ۸ ز ۹

م ۸۱-۴۵۰۱۰

کتابخانه ملی ایران

فهرست مطالب

۱۱	○ مقدمه
۲۸	مخالفت با تغییر سلطنت
۳۵	مصدق در مجلس چهاردهم
۳۸	سقوط سهیلی
۴۳	اولین پیام رادیویی مصدق
۴۴	اصلاحات اجتماعی
۵۸	خلع ید از شرکت نفت
۶۰	تهدید نظامی و قضایی انگلستان
۶۱	زعیم شرق
۶۵	دشنام‌گویی مخالفان
۶۸	قرضه ملی
۶۹	مصدق در شورای امنیت
۷۴	دکتر مصدق در مصر
۸۱	دکتر مصدق و مطبوعات آمریکا
۸۷	پیروزی ایران در دیوان لاهه
۹۰	انتخابات دوره هفدهم مجلس
۹۴	استعفای مصدق
۹۴	قیام سی‌ام تیر
۹۵	کشتیان را سیاستی دگر آمد
۹۸	دوره دوم زمامداری مصدق
۹۹	محدود ساختن قدرت درباریان

۱۰۲	انحلال مجلس سنا
۱۰۶	توطئه نهم اسفند
۱۱۲	ماجرای قتل افشارطوس
۱۱۵	تصویب طرح کودتا
۱۱۷	انحلال مجلس هفدهم
۱۲۰	کودتای ۲۵ مرداد
۱۲۱	شکست کودتا و فرار شاه
۱۲۴	کودتای ۲۸ مرداد
۱۲۶	حمله به خانه مصدق
۱۴۷	تسخیر رادیو تهران
۱۴۸	رقص و پایکوبی و نوشیدن مشروب
۱۵۰	بازگشت شاه فراری
۱۵۲	بازگشت شاه
۱۵۳	محاكمه مصدق
۱۶۳	سیمای مصدق در آئینه حرف‌های او

ضمیمه‌ها

۱۶۹	ضمیمه ۱: دوران‌دیشی و شجاعت / مهندس عزت‌الله سحابی
۱۷۳	ضمیمه ۲: اخلاقیات مصدق / حسین شاه‌حسینی
۱۷۸	ضمیمه ۳: خاموشی شیر در زنجیر / دکتر احمد مصدق
۱۸۲	ضمیمه ۴: آخرین وداع / دکتر یدالله سحابی
۱۸۶	ضمیمه ۵: مرثیه درخت / محمدرضا شفیعی کدکنی

۱۸۹ ○ نمایه

۲۰۱ ○ تصاویر

مصدق از دیدگاه آیت‌الله طالقانی

نام مرحوم دکتر محمد مصدق، برای همه ملت ایران، و برای تاریخ ما و نهضت ما خاطره‌انگیز است، همان اندازه که برای هشیاری، بیداری، نهضت، مقاوت و قدرت ملی خاطره‌انگیز است، همان اندازه برای دشمنان ما دشمنان داخلی و خارجی، استعمار خارجی و عوامل استعمار داخلی وحشت‌آور و نگرانی‌آور است.

دکتر محمد مصدق، نام او، راه و روش او، مجموعه‌ای است از مبارزه بیش از نیم قرن ملت ایران دکتر مصدق در پی نهضت‌های پیش از فوت و ادامه نهضت‌های پس از وفاتش، حلقه‌ای و واسطه‌ای بود برای ادامه نهضت مردم ایران، علیه ظلم و استبداد و استعمار و استثمار. این نام و این مزار همیشه مورد توجه مردم ایران و دنیای آزاد و آزادیخواه بوده است و خواهد بود.

مصدق از دیدگاه علی شریعتی^۱

رهبرم علی (ع) و پیشوایم مصدق است. مرد آزاد. مردی که هفتاد سال برای آزادی نالید. دکتر مصدق تز اقتصاد منهای نفت را در ایران طرح کرد تا استقلال نهضت را پی ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد.

من پرورده آزادی‌ام، استادم علی است، مرد بی بیم و بی ضعف و صبر و پیشوایم مصدق، مرد آزاد، مردی که هفتاد سال برای آزادی نالید. من هر چه کنند در هوای تو دم خواهم زد. اما، من به دانستن از تو نیازمندم دریغ مکن، بگو هر لحظه کجایی، چه می‌کنی؟ تا بدانم آن لحظه کجا باشم، چه کنم؟ ...

«خودسازی انقلابی»، ص ۱۲۸

مقدمه

ما بارها خوانده‌ایم که مطالعه تاریخ برای انسان بسیار ضروری است و آن کس که کتاب‌های تاریخی نخوانده است حتی در بزرگسالی مانند کودکان سخن می‌گوید و قضاوت‌هایش درباره اشخاص و وقایع تاریخی ساده‌لوحانه است. این به راستی سخن درستی است زیرا که تاریخ دربردارنده تجربه‌های انسان‌های بسیاری است و مطالعه کتاب‌های تاریخی موجب آشنایی با زندگی انسان‌های نیک و بد می‌شود. امروزه هیچ‌کس در این امر تردید ندارد که آدم بی‌درد و لذتجو که نسبت به زندگی دیگران بی‌تفاوت است با حیوانات تفاوت چندانی ندارد. یکی از فواید مطالعه تاریخ تبدیل انسان‌های بی‌تفاوت به انسان‌های اندیشمند، دردآگاه و انسان‌دوست است. و البته هر کتاب تاریخی دارای چنین خاصیتی نیست. تنها آن کتاب تاریخی می‌تواند انسان آگاه و دردمند بسازد که پدیدآورنده آن، صفات مورخان درستکار و شریف را، داشته باشد. راستگویی، حقیقت‌جویی، عدالت‌طلبی و دانش‌گسترده از ویژگی‌های یک مورخ درستکار است. مرحوم دکتر عبدالهادی حائری بزرگترین و مهمترین ویژگی یک تاریخ‌نگار شریف را راستگویی او می‌داند. درباره دیدگاه‌ها و آموزه‌های آن مرحوم درباره مورخان و تاریخ‌نگاران نوشته‌اند:

«اساسی‌ترین توصیه استاد عبدالهادی حائری این بود: "هرگز دروغ نگویند." او نتایج دروغ گفتن تاریخ‌نگاران را بسیار

سهمگین تر از دروغ‌گویی دیگران ارزیابی می‌کرد و بر این باور بود که تاریخگر دروغگو، نسل ما را گمراه خواهد کرد.^۱

تاریخ پرفراز و نشیب اقوام و ملت‌ها نشان می‌دهد که تحریف وقایع تاریخی و دروغ‌بافی یا جعل اسناد و مدارک موجب پدید آمدن جنگ‌ها، قتل عام‌های هولناک و دشمنی‌های دیرپا و مصیبت‌بار شده است. نویسندگان و تاریخ‌نگارانی که با دریافت انعام عمداً تاریخ را تحریف کرده و چهره ستمگران را زیبا جلوه داده و یا مردمان خدمتگزار را خائن معرفی کرده‌اند، بدون تردید خود از بدترین مردمان تاریخ بوده‌اند. مورخ شریف و درستکار به خواننده خویش قدرت اندیشه و تفکر و بالاتر از همه نقد محتوای آثار تاریخی می‌بخشد. ممکن است تاریخ‌نگاری دروغ هم ننویسد اما کتابش مانند یک زُمان‌سیرگم‌کننده باشد. نه احساسی را برانگیزند و نه عبرتی را موجب شود. چنین آثاری هم بی‌ارزشند. یکی از مورخان پژوهشگر معاصر ایران، آقای محمدعلی موحد در این باره می‌گوید:

«تاریخی که مطلقاً نه ستایشی و نه تسجیدی در برابر شرف و پاکی و راستی و استقامت برانگیزد و نه احساس نفرتی را از غدر و دخل و خبث و شقاوت راه دهد و نه آینه عبرتی برای آیندگان باشد و نه خواب‌نوشین هیچ بی‌دردی را برآشوبد به نظر من چندان قدر و ارزش ندارد که انسان زندگی کوتاه خود را به آن مصروف دارد.»^۲

تاریخگر شریف در هنگام پژوهش و تحقیق وقایع تاریخی،

۱. فصلنامه تحقیقات تاریخی گنجینه اسناد، تابستان و پاییز ۱۳۷۲، مقاله «تأملی بر برخی ویژگی‌ها، دیدگاه‌ها و آموزه‌های استاد دکتر عبدالهادی حائری از سید محمد منظور الاجداد».

۲. محمدعلی موحد، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، ج ۱، (تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۹)، ص ۵۹.

مخصوصاً تاریخ معاصر بادشواری‌های بسیار مواجه می‌شود که یکی از آنها تشخیص «خطا» از «خیانت» است. از آنجایی که هیچ انسانی خالی از اشتباه و خطا نیست، چه بسیار مردان بزرگ و میهن‌دوستی که در حین مبارزات اجتماعی دچار خطامی‌شوند. این مردان بزرگ به محض شناخت اشتباه و خطای خویش قبل از هر چیز به آن اعتراف کرده و سپس راه دیگری برمی‌گزینند. اما انسان حائن چنین نیست. لذت‌طلبی، شهوت‌پرستی، ثروت‌اندوزی و حتی شهرت‌طلبی موجب می‌گردد که او در چاه مظلم سقوط کند و برای رسیدن به لذایذ دنیوی به هر خیانتی دست زند. یکی از نمونه‌های تاریخیگر شریف آگاه کردن پژوهشگران جوان از مرز دقیق و ظریف خطا از خیانت است.

یکی دیگر از فواید مطالعه تاریخ عبرت‌آموزی آن است. تاریخ معاصر ایران و مخصوصاً تاریخ نهضت ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق سرشار از عبرت است. صحنه تاریخ این نهضت نشان‌دهنده دو صف‌بندی بارز و آشکار است. در یک طرف استعمارگران نفت‌خوارند که نمی‌خواهند از منافع خود دست بکشند و رجال خودفروش و دربار فاسد در داخل این جناحند. و در طرف دیگر مردان و زنان شریف و میهن‌دوستی که لباس پیکار بر تن کرده‌اند تا میهن خویش را از چنگال استعمارگران نجات دهند و مصدق رهبری این نهضت تاریخی را بر عهده گرفته است. در آغاز صف‌ها مشخص است. جمال‌امامی‌ها، میراشرافی‌ها و برادران رشیدیان به استعمار می‌پیوندند و انعام و صله و پول‌های هنگفت دریافت می‌کنند، به مقام‌های بزرگ دست می‌یابند و به آنچه می‌خواهند می‌رسند. اما وارد شدن در صف آزادخواهان چنین نیست. در این صف انسان باید خود را آماده محرومیت‌های بسیار، زندان‌های طویل‌المدت و حتی شهادت نماید و این راه دشوار را معمولاً انسان‌های دردآگاه می‌پیمایند. یکی از شرایط وارد شدن به جناح آزادخواهان پایمال کردن خواهش‌های نفسانی و به دور افکندن غرورها و خودخواهی‌هاست. در نهضت ملی ایران،

متأسفانه افرادی چون مظفر بقایی، حسین مکی، حائری‌زاده، شمس قنات‌آبادی و... نیز وارد شدند اما نتوانستند تا آخر با آن بمانند. در این میان مظفر بقایی پرچمدار جدایی از نهضت شد و کار را به جایی رساند که در توطئهٔ ربودن و قتل افشارطوس، رئیس شهربانی دولت مصدق شرکت کرد.^۱ روزنامهٔ شاهد که ارگان گروه جداشده از نهضت بود در ماه‌های آخر حکومت مصدق در تهمت و افترا و فحاشی به مصدق و یارانش گوی سبقت از روزنامه‌های حزب توده و روزنامه‌های درباری ربود. شمس قنات‌آبادی، بقایی و حسین مکی و... هم یکدیگر را در این مبارزه مصیبت‌آفرین یاری می‌دادند. و سرانجام کودتای ۲۸ مرداد به وقوع پیوست. روزنامهٔ شاهد مورخ ۲۹ مرداد آن کودتای ننگین را «قیام مردم» نامید و مظفر بقایی در صفحهٔ اول نوشت «نگذارید خائنین از دار مجازات فرار کنند» و در مقالهٔ دیگر مؤذنهٔ بازگشت اعلیحضرت شاه داده شده بود و جالب‌تر اینکه در همین شماره در صفحهٔ اول گردانندگان روزنامه «شهادت حضرت مسلم» را به شیعیان جهان تسلیت گفته بودند! روزنامهٔ شاهد ارگان حزب زحمتکشان و متعلق به دار و دستهٔ بقایی و روزنامهٔ آتش متعلق به میراشرافی پیش‌تاز روزنامه‌هایی شدند که برای خوشامد شاه از هیچ توهینی نسبت به مصدق خودداری نکردند. حائری‌زاده، شمس قنات‌آبادی، مظفر بقایی و حسین مکی و... که در ماه‌های آخر حکومت مصدق از هیچ کاری برای برکنار ساختن مصدق دریغ نمی‌ورزیدند، اکنون خود را یک‌تا می‌دیدان سیاست می‌دانستند. حائری‌زاده و شمس قنات‌آبادی به آنچه که می‌خواستند رسیدند. اما بقایی و مکی که همچنان می‌خواستند ژست آزادخواهی بگیرند خیلی زود متوجه شدند که استعمارگران و دربار از آنها به عنوان نردبان استفاده کرده‌اند. دفتر نخست‌وزیری در نامه‌ای که در تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۳۲ برای حسین مکی ارسال کرد با کلماتی موهن از او خواست که پارا از گلیم خودش دراز تر نکند.

۱. برای آگاهی از ماجرای قتل ناجوانمردانهٔ افشارطوس رجوع کنید به کتاب رودخانهٔ خروشان عشق، (تهران: انتشارات قلم، ۱۳۸۱)، صص ۸۶-۸۸.

واکنش دولت زاهدی نسبت به بقایی بسیار شدید بود. زاهدی و شاه از روزنامه‌نگاران طرفدار خود خواستند که آن مرد فضول را ساکت کنند زیرا که روزنامه شاهد مطالبی در انتقاد از دولت نوشته بود. عباس شاهنده، مدیر روزنامه درباری فرمان در شماره ۶۰۰ روزنامه (۵ بهمن ۱۳۳۲) نوشت:

«... چرا دستگاه‌های انتظامی، این چند چاقوکش و هوچی را نمی‌گیرند. کار روزنامه شاهد حالا به شب‌نامه کشیده است و آقای دکتر مظفر بقایی، با همان دست‌هایی که به خون سرتیپ افشارطوس آلوده است نامه سرگشاده می‌نویسد... دکتر بقایی با هزار کنایه و اشاره می‌رساند که من همانم که افشارطوس را دزدیدم. من همانم که او را این سو و آن سو کشاندم. من همانم که او را به تپه‌های تلر بردم و در غار مخفی کردم... بالاخره من همانم که دستور قتل او را دادم و بعد با هزار نیرنگ از انتقام گریختم و اینک در کار قتل‌های تازه و نیرنگ‌های جدیدی هستم... ما هنوز نمی‌دانیم دولت در برابر این گانگسترها چه روشی پیش خواهد گرفت. ولی باید گریست اگر دولت باز هم درباره دکتر بقایی و سه چهار نفر در و بری او روش اغماض پیش بگیرد. دکتر بقایی و دار و دسته آدمکش از دیگر چه بکنند تا به سراغشان بروید. جنایت و آدمکشی که شاخ و دُم ندارد... اینها بیش از چند جانی و چند قالتاق پشت هم انداز نیستند... این دکتر بقایی خرس و این علی زهری تریاکی، این دیوشلی دراز و احمق و چند چاقوکش چه وحشتی دارند که جلویشان نمی‌روید.»^۱

قضاوت و دیدگاه شمس قنات‌آبادی یار دیرین بقایی درباره او از این هم بدتر است. قنات‌آبادی در خاطرات خود درباره مظفر بقایی می‌نویسد:

۱. متن کامل این مقاله در کتاب قلم و سیاست، ج ۲، تألیف مرحوم محمدعلی سفری، ص ۱۱۸ آمده است.

«وقتی روزنامه شاهد را منتشر می‌کرد و جزء روزنامه‌نویس‌ها شده بود تمام ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌های [روزنامه] شاهد را علی زهری تدارک می‌نمود ولی به اسم بقایی در می‌رفت... تمام حالات دکتر بقایی، چه آرامش در حال عادی و چه خونسردی و چه آتش‌فشانی گاه و بیگاه را باید به حساب آرتیست بودن دکتر بقایی گذاشت. وقتی که لازم بداند در مبارزه انعطاف‌ناپذیر می‌گردد و ماسک لیج‌بازی و عناد بر چهره می‌زند. چون فاقد قلب و عواطف قلبی است. در مبارزه با دشمن واقعاً به مرگ طرف مقابل راضی است و از تظاهر به آمادگی در مرگ و قتل رقیب ابایی ندارد... هم رند است و هم خودش را خیلی دوست دارد. اصولاً به طور جدی و قطعی خودش را البته در لباس و چهره‌لیدری و قهرمانی رهبری خیلی خیلی دوست دارد. عامیانه از خودش خیلی متشکر است... او می‌خواهد بالا برود و غریزه بلند پروازیش را اقیانوس کند. لذا وقتی بر بام هدف صعود کرد، نردبان رانمی‌اندازد، بلکه می‌شکند.»^۱

قضاوت قنات‌آبادی درباره یار قدیمی دیگرش حسین مکی از این هم بدتر است و این به راستی از وقایع عبرت‌انگیز تاریخ معاصر ایران است. آنان که از نهضت ملی جدا شدند و مقدمات کودتای ۲۸ مرداد را فراهم ساختند بدین گونه از یکدیگر سخن می‌گویند. حسین مکی که در خود بزرگ‌بینی از بقایی هم جلوتر بود در مقدمه خاطرات سیاسی خود از «جانفشانی‌ها و جانبازی‌ها»ی خود سخن می‌گوید و خود را کسی می‌داند که «خشت اول بنای مبارزات ضد استعماری ملت ایران» را بنا نهاده است و «از فرط خوشحالی و شغف» خود را «بر قله شرف و افتخار ملی» می‌بیند.^۲



۱. خاطرات شمس قنات‌آبادی، کتاب اول (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷)، ص ۳۱۵.

۲. خاطرات سیاسی حسین مکی، ج ۱ (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸)، ص ۹.

رفتار دولت زاهدی با آیت الله کاشانی نیز عجیب و عبرت انگیز بود. وقتی که آن مرحوم به شیوه انتخابات دو مجلس که توسط دولت زاهدی انجام گرفت اعتراض کرد، از طرف دولت دستویه داده شد که با او نیز همان رفتاری شود که با دکتر بقایی و حسین مکی شد و در نتیجه در روز یکشنبه ۲۲ اسفند سال ۱۳۳۲، سر تپ فرزندگان سخنگوی دولت گفت:

«... اخیراً شخصی به نام سید ابوالقاسم کاشی برای خودنمایی و کسب شهرت طلبی مطالبی دور از حقیقت و انصاف در باب انتخابات و نفت و دخالت خارجی‌ان در کار ایران گفته...»

و به این ترتیب دولت زاهدی تمام خدمات او را نادیده گرفت و از همه شگفت‌آور تر اینکه شمس الدین قنات آبادی در همان انتخاباتی که آیت الله به آن اعتراض داشت و آن را باطل می‌شمرد از حوزه شاهرود به مجلس راه یافت!!

□

تاریخ معاصر ایران از این حوادث عبرت انگیز بسیار دارد و بر نوجوانان و جوانان لازم است که با دقت بسیار به مطالعه تاریخ میهن خویش بپردازند و از این حقیقت بزرگ آگاه شوند که هرگز نمی‌توان برای همیشه خورشید حقیقت را در زیر پوششی از دروغ و فریب پنهان داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد درباریان تمام قدرت خویش را برای لکه‌دار کردن شخصیت مصدق به کار بردند هر کس که سخنی بر ضد مصدق می‌گفت و یا مقاله‌ای علیه او می‌نوشت و یا کاریکاتوری از او می‌کشید پاداشی درخور در دستگاه حکومت داشت. همه ۲۸ مردادی‌ها به وکالت، وزارت، امتیاز روزنامه، مدیریت بانک، سفارت و شغل‌های نان و آبدار رسیدند.

هر ساله از بیستم مردادماه شاعران و نویسندگان مزدور در صحنه مطبوعات به میدان می‌آمدند و چندین روز درباره قیام ملی ۲۸ مرداد شعر می‌سرودند، خاطره و مقاله می‌نوشتند. این نویسندگان مزدور خیلی زود تشویق می‌شدند. اما یک چیز عجیب بود! آن‌ها همه

تهمت‌های عجیب و آن‌همه دشنام‌ها و هتاک‌ها از محبوبیت مصدق در میان مردم نمی‌کاست. شاه از این موضوع آنچنان به خشم آمد که خود نیز تلاش کرد در کتاب مأموریت برای وطنم به شخصیت مصدق توهین کند. شاه در مقدمه آن کتاب کذایی، که مدتی هم کتاب درسی شده بود، نوشت که در زمان نخست‌وزیری مصدق، «مشعل آزادی» در ایران از نور و فروغ افتاد و تقریباً خاموش گشت. شاه می‌گفت که مصدق «استحکام معنوی، شخصیت و مردانگی نداشت». وی در مقدمه کتاب مأموریت برای وطنم نوشت:

«... در این کتاب اطلاعات خود را درباره قضایای آن سال‌ها که شخصی به نام مصدق کشور ایران را به طریق مخصوص خودش می‌گردانید و وضعیت نفت ما به حالت وقفه درآمد و اقتصاد ما فلج شد و مشعل آزادی از نور و فروغ افتاد و تقریباً خاموش گشته، شرح می‌دهم و خواهم گفت که چگونه آزادی را به دست آوردیم... باید به خوانندگان اطمینان دهم که مصدق هرگز نمودار فلج شد و مشعل آزادی از نور و فروغ افتاد و تقریباً خاموش گشته، شرح می‌دهم و خواهم گفت که چگونه آزادی را به دست آوردیم. باید به خوانندگان اطمینان دهم که مصدق هرگز نمودار ایران و مظهر نمونه خصایص ملت ما نبوده است... کسانی که او را مانند من از نزدیک می‌شناختند با نهایت افسوس باید مردی را به خاطر آورند که استحکام معنوی و شخصیت و مردانگی نداشت.»^۱

اما تلاش شاه و صدها نویسنده‌ای که مدت ۲۵ سال به مصدق و یارانش دشنام می‌دادند بی‌نتیجه ماند. زندگی مصدق شباهت بسیار به زندگی امیرکبیر دارد. بعد از کشتن امیر در حمام فین کاشان، دشمنان او برای چندین دهه سعی کردند که هر کجا نام و یادگاری از او بود پاک کنند. اما دیدیم که با همه کوشش‌های ناصرالدین شاه

ستمگر و درباریان، نام امیرکبیر جاودان ماند. در مورد مصدق نیز چنین شد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد آوردن نام مصدق عقوبت داشت و داشتن تصویر او بدتر. در مراسم ۲۸ مرداد هر ساله رژیم کودتا هزار هزار نفر را به زور به خیابان‌ها می‌آورد تا برای شاه هلهله کنند و جاوید شاه بگویند. همه کوشش دربار شاه برای دیگرگونه نشان دادن ماجرای ۲۸ مرداد و مخدوش کردن نام نیک مصدق بی‌نتیجه ماند.

مصدق با شیوه درست خود در مبارزه با استعمار قاره آسیا را از خواب پراند و زندگی در جان ایرانیان و بلکه مردم آسیا کاشت که هنوز صدایش در گوش‌هاست. او احتمال آشتی مردم با رژیم سلطنتی را برای همیشه از میان بُرد. بیهوده نیست که امروزه مردم ایران پس از آنکه بیست و سه سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد، وقتی سلطنت‌طلبان از بازگشت «رضاشاه دوم»!! به ایران و احیای دوباره رژیم سلطنتی سخن می‌گویند به این همه ساده‌لوحی پوزخند می‌زنند.

نویسندگان طرفدار شاه هرگز نتوانستند نام مصدق را لکه‌دار سازند و به قول مسعود بهنود:

«... بعد از امیرکبیر تا صد سال تاریخ ایران بزرگواری چو ندید تا دکتر محمد مصدق، که از قضا سلطان زمان این دیگری را نیز تاب نیاورد و روز ۲۸ مرداد سال ۳۲ قدرت‌های زمانه دست در دست هم دادند و خانه شماره ۱۰۹ خیابان کاخ تهران را ویران کردند و کودتایی را شکل دادند که نه فقط مشروعیت سلطنت در ایران را از میان برد بلکه ماهیت ابرقدرت تازه از گرد راه رسیده را نیز نشان داد. نوشته‌اند دو بمب اتمی که بر سر هیروشیما و ناگازاکی فرو افتاد به اندازه کودتای ۲۸ مرداد تهران که «سیا» مستقیم در آن دست داشت، به تصویر برساخته مجسمه آزادی لطمه نزد...»

... مصدق به عنوان رهبری دانا، در جایی نشست که وقتی در اولین سالروز درگذشت او پس از سقوط شاه [در سال ۱۳۵۷] مردم فرصت یافتند از راه و بی‌راه خود را به احمدآباد رسانند

تکریم و تجلیلی که از مصدق شد تا آن زمان نصیب هیچ شخصیت غایبی نشده بود، امید پاداش هم نمی‌رفت. چنان‌که در یادبودهای آیت‌الله کاشانی هرگز چنین شوری در میان نبوده است. با آنکه پیروان او در حکومتند و با آنکه سیدابوالقاسم کاشانی سال‌هایی را در مبارزه با استعمار گذرانده بود، تبعیدها و زندان‌ها دیده بود، آخوند درباری نبود. اما همین قدر که مردم می‌دانند اختلاف او با مصدق راه بر کودتاگران گشود و به آنها جرأت داد که دست به کار شوند، جایی به اندازهٔ مرحوم مدرس — و حتی شیخ فضل‌الله نوری — به آقای کاشانی داده نشده است. چنان‌که مظاهر بقایی در ۳۳ سالی که بعد از دکتر مصدق زنده بود هر چه توانست در دفاع از خود کرد، زندان‌ها رفت اما هیچ‌گاه تبرئه نشد. حسین مکی با وجود نقش حساسش در جلوگیری از تصویب لایحهٔ گسل‌کشانیان و حضورش در ایجاد جبههٔ ملی و فعالیتش در ماجرای خلع پد که لقب سرباز فداکار وطن برایش به ارمغان آورد، با آنکه برای نخستین بار به رهنمایی ملک‌الشعراء ماجرای کودتای سوم اسفند را باز کرد و در تجلیل از مدرس و فرخی کتاب نوشت، اما از آنجا که در روزهای منتهی به کودتا در صف مقابل مصدق جا گرفته بود، نامی نیک از خود بر صحیفهٔ روزگار ننوشت. در مقابل بسیار کسان که کارنامهٔ عملشان بی‌شبهه و ایراد نبود به صرف آنکه به مصدق وفادار ماندند، از توده پاداش گرفتند. مانند افشارطوس که پیشینه‌ای خوش نداشت، یا ریاحی که به رفتار او در ریاست ستاد ارتش مصدق، و در بیدادگاه نظامی ایراد گرفته‌اند. اینها و بسیاری دیگر همین قدر که می‌توانستند به وفاداری از دکتر مصدق مفتخر باشند، در چشم مردم جا گرفتند. مردم ایران و کیلان تسخیری مصدق در بیدادگاه نظامی را همین قدر که معتمد آن مرد بودند بزرگ می‌دارند. نگهبانان خانهٔ مصدق را همین قدر که در روز ۲۸ مرداد ساعتی از او محافظت کردند، قدر می‌دانند. حتی کسی چون قوام‌السلطنه که در زندگی سیاسی خود هنر بزرگی مانند نجات آذربایجان از او سر زد، در ذهن و

زبان تاریخ جای چندانی ندارد در حالی که او نخست بار دکتر مصدق را به کابینه اش راه داد و بر سر اختیارات ویژه ای که مصدق می خواست دولتش ساقط شد. او دشمن سرسخت دربار پهلوی بود و شاه بارها بیش از مصدق، از قوام نفرت داشت، با این همه به جهت آنکه حاضر شد در بازی نفرت بار سی تیر نقش مقابل مصدق را ایفا کند، بی قدر شده است. همین گناهش بس.

این منزلت را تاریخ آسان و رایگان نمی بخشد. بی خون دل به دست نمی آید و این مقام را به بهانه نمی دهند.^۱

پس از انقلاب اسلامی برخی از صاحبان قدرت و بودجه!! در صدد برآمدند که داد از تاریخ بستانند و لذا توپخانه ای از تهمت و افترا و ناسزا به سوی نام مردی گرفتند که در چشم جهانیان مظهر مقاومت ایرانیان در برابر سلطه استعمار بود. اما آن تهمت ها هم نتیجه نداد. او چند مشخصه بزرگ داشت و همانها منجر شده بود که در دل ها نفوذ کند و یک مشخصه او بیزاری اش از مورد پرستش واقع شدن بود:

«... و سومین مشخصه مصدق، بیزاری او از کیش شخصیت و پرستش فرد بود. ده ها خطابه و نوشته در این باره از او قابل نقل است. روشن ترین آنها نامه اش خطاب به کسانی است که قصد آن داشتند تا مجسمه ای از او بسازند. از لحن نامه اش پیداست به خشم آمده، او با قید چند قسم و نفرین مردم ایران را از ساختن مجسمه اش و گذاشتن نامش بر کوچه و خیابانها برحذر داشته. می دانست مجسمه ها سرانجام شکسته می شوند، نام کوچه ها و خیابانها سرانجام تعویض می شود، خوشا آن کس که کوچه ای در دل مردم به نام خود داشته باشد و مجسمه هاش در خانه دل ها نصب شود که مصدق چنین بود...»^۲

۱. مجله آدینه، شماره ۹۴ و ۹۵ (شهریور ۱۳۷۳)، مقاله «کار دشوار مصدقی

بودن». ۲. همان.

یکی دیگر از ویژگی‌های آن مرد بزرگ شجاعت و صراحت بی‌نظیرش بود. در بیدادگاه نظامی شاه هر بار که سر تیپ آزموده تلاش کرد که با سخنی موهن او را بیازارد، مصدق در پاسخی هوشمندانه آن مردک مفلوک را تحقیر می‌کرد. او در پاسخ دادن به اتهامات و توهین‌های محمدرضا شاه هم ساکت نمی‌نشست. زمانی رسید که شاه در کتاب مأموریت برای وطن، پیروزی کودتاگران در ۲۸ مرداد را «بارقه مشیت یزدانی» نامید.

«اعتماد من این است که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقه مشیت یزدانی می‌درخشید.»

پاسخ مصدق به شاه همراه با طنز و بسیار کوبنده بود:

«بارقه مشیت یزدانی در دل آیزنهاور رئیس جمهوری درخشید که تصویب نمود آزادی یک ملتی را با چهل درصد از سهام کنسرسیوم مبادله کند و برای اجرای این معاوضه در مرحله اول دستخط عزل من صادر و کودتای شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شروع گردید که چون به نتیجه نرسید مرحله دوم آن شروع شد و سیصد و نود هزار دلار آمریکا بین بعضی از علمای فاسد و امراء و افسران بی‌ایمان تقسیم گردید. به هریک از آن مردم عادی کشور مورد توجه شاهنشاه هم از این اعتبار مطلع ناچیزی رسید که همه یک دل و یک زبان زیر نظر آن افسران و درجه داران به غارت خانه من پرداختند، مرا دستگیر و به دادگاه نظامی تسلیم کردند...»^۱



فراموش نباید بکنیم که ما هرگز نباید از مصدق اسطوره‌ای بی‌عیب و نقص بسازیم. او خالی از اشتباه نبود. مانیز به عنوان پژوهشگر تاریخ ممکن است دچار اشتباه شویم. پس برای هر پژوهش تاریخی قبل از هر چیز باید از خداوند بخواهیم که دچار

۱. دکتر محمد مصدق، خاطرات و تألمات مصدق (تهران: انتشار علمی، ۱۳۶۵).

غرور نشویم. در برداشت‌های تاریخی امان به دروغ و تهمت و افترا توسل نجویم که به راستی هیچ کاری بدتر از تحریف تاریخ نیست. آنچه در صفحات بعد می‌خوانید زندگینامه مختصر دکتر محمد مصدق است. کتاب پس از شرح مختصری از کودتای ۲۸ مرداد پایان می‌پذیرد. مؤلف شرح جریان محاکمه مصدق را به فرصتی دیگر موکول کرده است. به علت محدود بودن صفحات از جنبش مقاومتی که پس از کودتا برای مقاومت در مقابل تبلیغات دروغین شاه تشکیل شد سخنی به میان نیامده است. در بخش ضمیمه چند خاطره از چند تن از یاران مصدق و یکی از فرزندان او نقل شده است. این مقدمه را با سخنی از سیسرون (۱۰۶-۴۳ ق. م) خطیب، فیلسوف و سیاستمدار معروف رومی به پایان می‌بریم که می‌گفت: «آنها که راجع به وقایع تاریخی قبل از خود هیچ نمی‌دانند، برای همیشه کودک باقی می‌مانند.»

گروه پژوهش‌های تاریخی
شرکت انتشارات قلم

به نام خدا

تربیت یک انسان آزاده

محمد مصدق در روز ۲۹ اردیبهشت ماه سال ۱۲۶۱ شمسی در تهران به دنیا آمد. پدرش میرزاهدایت آشتیانی وزیر دفتر استیفا، در دوران ناصری و از رجال تجددخواه و پیروان میرزاتقی خان امیرکبیر بود. مادرش ملک تاج خانم نجم السلطنه، بنیانگذار بیمارستان نجمیه تهران و از نواده عباس میرزا ولیعهد بود.

مصدق تحصیلات معمول در آن زمان را در تهران انجام داد. پس از مرگ پدر، تصدی استیفای خراسان را به عهده گرفت. چندی بعد به علت علاقه‌ای که به علوم جدید پیدا کرده بود، شغل آباء و اجدادی خود را رها کرد و در مدرسه سیاسی تهران که تازه دایر شده بود به تحصیل پرداخت. مصدق جوان هنگام انقلاب مشروطیت در جرگه آزادیخواهان قرار گرفت و فعالیت و مبارزات آزادیخواهانه وی در دوران سلطنت پادشاه مستبد قاجار شدت یافت. در دوران استبداد صغیر، پس از اینکه محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست و آزادیخواهان پراکنده شدند، مصدق نیز مدتی متواری و مخفی بود. وی در اولین فرصت برای انجام تحصیلات عالی، در اوایل سال ۱۹۰۹ میلادی از راه روسیه عازم اروپا شد و در مدرسه

۱ استیفا = الف - استیفاء به معنای حق یا مال خود از کسی گرفتن، گرفتن تمام مال یا حق خویش از کسی گرفتن و تمام گرفتن حق می‌باشد. لغت‌نامه دهخدا، ص ۲۲۱۶. ب - استیفا به معنای، حساب، حساب دفتر وزارت مالیه نیز هست. دارالاستیفاء = دیوان محاسبات.